

مصاحبه

هنرمند چند رسانه ای اسرائیلی

دُر زلیخا لوی



مصاحبه از آزاد کریمی

"من به دنبال ایجاد امکانات جدید برای ارتباطات بین فرهنگی برای تماس مشترک هستم. فکر می‌کنم جایی که در حال حاضر زندگی می‌کنم، تشنه آن هستیم و به آن نیاز داریم، ما به آن صداها نیاز داریم، ما به آن فرصت‌ها نیاز داریم تا داستان‌هایمان را بگوییم و گوش دهیم. به داستان‌هایی که به اندازه کافی واضح نبودند، پنهان نگه داشته می‌شدند یا ساکت می‌شدند...."

امیدوارم به دنیا کمک کنم و این گوشه کوچک دنیا جای بهتری برای زندگی شود، اما این یک چالش بزرگ است."

جملات بالا جهانبینی این جوان یهودی اسرائیلی را برای مردم جهان ارائه می‌کند.

جهانبینی "در زلیخا لوی" دقیقاً جهانبینی من هم می‌باشد. دقیقاً من این پروژه‌ی فرهنگی را در این راستا به راه انداختم و همفکران زیادی را برای خودم جمع‌آوری کردم، در سراسر جهان.

البته این کلید یک معما است که باید روشن کنم که من، " در زلخا " و همفکران من در جهان کم نیستیم. ما به زودی جهان را مطابق با جهان بینی خود تغییر می دهیم.

اکنون این جهان بینی یک خیالبافی اتوپیایی نیست بلکه یک اندیشه و فراتر از آن یک هدف است که برای آن گامهای عملی بسیار قوی برداشته شده است. شاهد این ادعا تمامی این مصاحبه هایی است که من با افراد زیادی در جهان انجام داده ام و آنها تجربه های عملی خود را به اشتراک گذاشته اند.

رسیدن به صلح معنای سازش و معاملات پنهانی بازرگانی و امنیتی و سیاسی نیست. من در جایی نوشته ام که برای آزادی زندانیان سیاسی و مظلومان در ایران حاضرم با شیطان هم مذاکره کنم. اما من هرگز نگفته ام که با شیطان معامله می کنم و چیزی را به او می بخشم تا چیزی را از او بگیرم. مذاکره با شیطان یعنی با او گفتگو کردن و نقطه ضعفهای او را جستجو کردن از میان کلمات او و سپس به او ضربه زدن برای نابودی او.

اگر بنا باشد با شیطان وارد معامله شوم معلوم است که او برنده می شود زیرا او امکانات زیادی دارد تا بر من چیره شود.

پس، برای رسیدن به صلح مورد نظر که در جهان بینی دور زلخا متجلی است نباید انتظار داشته باشید با چشم پوشی از برخی خواسته ها خواسته های دیگر را به دست آورد. زیرا صلح یک مفهوم نسبی نیست بلکه یک مفهوم مطلق است. صلح یعنی همسنگی، تعادل.

بر خلاف آنچه ما می بینیم تلقی اغلب سیاستمداران از همسنگی یک مفهوم مادی است که می توان آن را روی ترازو گذاشت و با کیلوگرم کیفیت آن را سنجید. اما باید گفت کیلوگرم واحد سنجش وزن است نه واحد سنجش کیفیت.

بزرگی یا کوچکی یک پدیده به معنای بزرگی یا کوچکی مفهوم نیست. برای مثال دندان سگ گوشت دست یا پای انسان را سوراخ می کند اما نیش یک پشه ی کوچک مالاریا انسان را می کشد. برای اینکه نیش مالاریا حامل یک بیماری کشنده است اما در حالت عادی یک سگ وقتی گاز می گیرد گوشت محل گاز او سوراخ می شود و پس از مدتی بهبود می یابد. مقایسه کنید سگ یا پشه ی "آنوفل" کدام مرگبارتر هستند؟

منظورم این است که برای رسیدن به صلح باید به کیفیت ابزارهای مورد استفاده و نتیجه توجه داشت. این درست نیست که برای رسیدن به توافق با دشمن صلح را فدا کنیم. زیرا توافق می تواند یک حيله

برای خریدن زمان باشد از سوی طرفین درگیر یا یکی از آنها. دقت کنید که رسیدن به توافق الزاما به معنای رسیدن به صلح نیست. در صلح تعادل و پایداری وجود دارد اما در توافق الزاما تعادل و برابری حقوق متصور نیست.

من فارغ التحصیل رشته ی علوم سیاسی نیستم اما از کردستان، ایران و خاورمیانه می آیم. در آنجا همه چیز سیاسی است. هویت اتنیکی من مورد مناقشه است. برای مثال هفته ی گذشته در مصاحبه ای که با یک گروه موسیقی نروژی داشتم من در بخش مقدمه درباره ی سفر یک زن آمریکایی (خانم یاسمین مقبلی) که در آلمان متولد شده و والدین او از کردهای ایران است به طور گذرا اشاره ای داشتم. برای بیوگرافی او به ویکیپدیا مراجعه کردم. فردای آن روز وقتی مصاحبه ام را منتشر کردم مشاهده کردم که ویکیپدیا محل ولادت والدین او یعنی مهاباد را حذف کرده است. یا رژیم ملاحی حاکم بر ایران اعلام کرد که ما او را ایرانی نمی دانیم.

جالب اینجاست که رژیم این زن را اگر به ایران مسافرت می کرد به گروگان می گرفت مانند نازنین زاغری و جمشید شامهد و بسیاری دیگر از ایرانیهایی که دارای تابعیت دوگانه هستند و از دولتهای اروپایی یا آمریکا و کانادا و استرالیا تقاضای پول می کرد. یا اگر این خانم یک مرد بود و به ایران مسافرت می کرد عوامل امنیتی رژیم ایران او را بلافاصله دستگیر می کردند و به خدمت سربازی اجباری می فرستاد یا او را مانند دیگران به زندان می انداختند و با گرفتن پولهای بلوکه شده در آن کشورها او را آزاد می کردند.

البته شرایط در کانادا متفاوت است. دولت این کشور از سال ۲۰۰۴ روابط خود را با رژیم ایران قطع کرده است، اما عجیب است که هزاران پاسدار ایرانی هزاران میلیارد دلار در این کشور سرمایه گذاری کرده اند. به عنوان مثال سال گذشته در اوج انقلاب «زن، زندگی، آزادی»، جاستین ترودو نخست وزیر کانادا اعلام کرد که پول ده هزار پاسدار ایرانی را در بانک های این کشور مسدود کرده است! سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سال هاست که از سوی دولت آمریکا تروریست شناخته می شود، اما دهها هزار نفر از اعضای این سازمان در کانادا زندگی و سرمایه گذاری کرده اند.

اما درباره گروگان های اروپایی و آمریکایی و کانادایی و استرالیایی باید بگویم که بارها نوشته ام و اعلام کرده ام: دوستان عزیز! در ایران چیزی برای دیدن نیست. اگر می خواهید فرش، پسته یا باقلوا بخرید، نوع صادراتی آن ارزان تر و بهتر است. بیهوده خود را به خطر نیندازید! متأسفانه کسی گوش نمی دهد، اما با توجه به اخباری که امروز درباره یکی از کارمندان سوئدی کمیسیون اروپا که ۵۰۰

روز در ایران گروگان گرفته شده است، خواندم، دوباره به این فکر کردم که باید چند میلیارد دلار دیگر به رژیم آخوندها پرداخت شود.

سیاستمداران امروز جهان کارناوالی مضحک و رقت انگیز راه انداخته اند که حتی بچه های مهدکودک هم به سناریوی آن می خندند. ای کاش در زمان حمله مغول یا در زمان برده داری زندگی می کردم، زیرا ظلم و استثمار منطق واقعی خود را داشت، اما امروز ظالمان ظلم می کنند و می بینند که مردم گول نمی خورند و به همین دلیل مخالفان خود را با روش های سیستماتیک حذف می کنند.

البته این همان استراتژی رئیس جمهور اسبق ایران ملا محمد خاتمی اردکانی است که به سازمان ملل رفت و در مجمع عمومی آن سازمان در اواخر سپتامبر در سال ۱۹۹۷ میلادی اعلام کرد او یک استراتژی بزرگ را به تاریخ تمدن ارائه می کند به نام گفتگوی تمدنها.

این گفتگوی تمدنها در داخل ایران در ورژن قتل‌های زنجیره ای نویسندگان و اندیشمندان متجلی شد و در خارج از ایران به شکل تشدید تروریسم سازمان یافته، ایجاد سازمان تروریستی نایاک و لابیهای رژیم ایران در ایالات متحده ی آمریکا و سایر کشورهای اروپایی و همچنین اعزام فرزندان ملاها و پاسدارهای خطرناک به کانادا و ایالات متحده و بریتانیا و استرالیا و اروپا تحت عنوان ادامه تحصیل. یا فرزند بزرگ علی خامنه ای که ملاها را به دو دسته ی آمریکایی و انگلیسی تقسیم کرده است همراه با همسرش به بیمارستان بسیار مجهز و افسانه ای در لندن رفت تا فرزندش را در آنجا به دنیا بیاورد و شناسنامه ی بریتانیایی بگیرد و بیست سال بعد به عنوان شهروند بریتانیایی وارد سیاست و پارلمان و لابی گری و کارهای کثیف اقتصادی کند.

اما درباره سازمان NIAC که هدفش را پیوند دادن روابط ایالات متحده آمریکا و رژیم ایران می داند، باید گفت که این یک دلیل مسخره و مضحک برای ایجاد آن است. زیرا نایاک برای جمع آوری و سازماندهی ایرانیان مقیم آمریکا تأسیس شده است و اساساً دولت های ایران و آمریکا هیچ گاه قطع رابطه نکرده اند و همیشه از طریق سفارتخانه های سوئیس و پاکستان و دولت های سوم با یکدیگر در ارتباط بوده اند. دلیل اینکه تریتا پارسی یا دیگران باید در این بین نقش دیپلمات های غیر رسمی اما بسیار قدرتمند را بازی کنند چیست؟

بله ! من هم با " در زلیخا" موافقم دستیابی به صلح با چنین چالشهای وحشتناک و مرموز و پیچیده ای که من به آنها اشاره کردم سخت به نظر می رسد اما ما وظیفه داریم روئیاها را خود را نگه داریم و با ابزارهای خود به پیش ببریم. نقش ما آگاهی دادن به سایر مردم است.

در این راستا مایل هستم یادی کنم از چهار نفر از کردهای اهل کرکوک که دو روز پیش به دست سربازان عراقی در خیابانهای این شهر با گلوله های جنگی کشته شدند اما سخن یکی از کشته شدگان به اسم "هاوکار عهبدولا" در مصاحبه با یکی از کانالهای خبری دقیقا چند دقیقه قبل از آن رویداد غم انگیز بسیار جالب است. او گفت ما کردها به جهان ثابت کردیم که کرکوک یک شهر کردی است و متعلق به سرزمین کردستان است.

بله! کرکوک یک شهر کاملا کردی است همانطور که اورشلیم یک شهر اسرائیلی و بغداد و مکه شهرهایی عربی هستند. اما در باره ی کرکوک اضافه می کنم عربهایی که به این شهر آمدند مهاجرانی هستند که پس از پیدایش نفت در این شهر توسط دولتهای عربی عراق به این شهر وارد شدند. ترکمانها دقیقا چند خانواده ی انگشت شمار بودند که در زمان عثمانی به عنوان بازرگان یا وابسته ی نظامی در این شهر مستقر شده بودند.

اما عراق این کشور مناقشه برانگیز که همواره عامل ناآرامی و عدم تعادل در خاورمیانه است بازچه ی رژیم ملاحای ایران است. این رژیم پس از صدام حسین اجندای بسیار خطرناکی را در این کشور دنبال کرده است که مرگ و ناامنی و ویرانی را برای این کشور به همراه داشته است و این در حالی است که عربهای ایران در استان خوزستان در نهایت مشکلات سیاسی و عدم توسعه ی اقتصادی زندگی می کنند.

در پایان یاد می کنم از مهدی یراحی خواننده ی عرب اهل خوزستان در ایران، توماج صالحی خواننده ی لر بختیاری اهل اصفهان و سامان یاسین خواننده ی کرد اهل کرمانشاه که هم اکنون در زندان هستند برای اینکه با مردم معترض ایران همراهی کردند و برای آزادی و صلح و دوستی و رفع ستم و آپارتاید در ایران ترانه خواندند.

برای " در زلیخا" آرزوی موفقیت می کنم. ایمان دارم او موفق خواهد شد زیرا هدف او هدف من و میلیونها مردم در سراسر جهان است. ما مانند ماشیاح (خاکستر) و سوشیاننت(زاده)، انسانهایی هستیم که فرزند انسان هستیم و از خاکستر برخاسته ایم. ما مظهر تجلی ققنوس هستیم و اکنون دوران بالندگی و شکوفایی ققنوس است که جهان را متحول می کند. او به زودی موفق خواهد شد. به شما قول می دهم. در آینده چیزهای بیشتری از او خواهید شنید.

متشكرم!

استلند- نروژ

با تشکر ویژه از خانم " لورا میلر " دوست بسیار عزیز و ارزشمندم از ایالات
متحده ی آمریکا برای تبدیل این مصاحبه از فرم صوتی به نوشتاری.

متن مصاحبه

۱- لطفا خودتان را معرفی کنید: (نام، تحصیلات، وضعیت مدنی و...)

. سلام آزاد! اسم من " در زلخا لوی" است. من یک هنرمند و یک معلم هستم. من متاهل هستم و به
علاوه دارای یک فرزند هستم و در تل آویو زندگی می کنم.

۲- تخصص هنری شما چیست؟

. من در ایجاد تاسیسات صوتی و تصویری در مقیاس بزرگ و سایت پاسیفیک تخصص دارم.

۳- از چه زمانی و چگونه به این رشته هنری علاقه مند شدید؟

. فکر می‌کنم همیشه به صدا و نور و ویژگی‌های فیزیکی آن‌ها در فضا علاقه داشته‌ام و با توجه به کاری که انجام می‌دهم، فکر می‌کنم با گذشت زمان و با سفر به جهان و تجربه لحظات قوی از این نقطه تلاقی صدا و نور و فضای معماری علاقه‌ام بیشتر شد.

۴- مشوق شما چه کسی بود؟

. واقعا نمی‌توانم بگویم که او مشوق من بود، اما یکی از چهره‌های اصلی زندگی من، که می‌خواهم در این زمینه به او اشاره کنم، پدر بزرگم "عزرا زلخا" بود.

۵- واکنش پدر و مادرت چه بود؟

. پدر و مادرم از هر کاری که انجام می‌دهم بسیار حمایت می‌کنند. فکر می‌کنم هر دوی آنها به هنر علاقه دارند و هنر یا موسیقی را به عنوان مسیر شغلی خود انتخاب نکرده‌اند، بنابراین از من در این امر حمایت می‌کنند.

۶- از چه زمانی به عنوان یک هنرمند حرفه‌ای تاسیسات سمعی و بصری و ویدئو آرت و طراح

اجراهای زنده شروع به کار کردید؟

. اساساً من در سال ۲۰۱۴ از هنرستان فارغ التحصیل شدم و در دوران هنرستان، قبلاً به اجرای اینستالیشن‌های صوتی و تصویری می‌پرداختم. من با بسیاری از نوازندگانی که در آن زمان دوستانم بودند همکاری می‌کردم و برای کنسرت‌های موسیقی آنها تصاویر زنده ایجاد می‌کردم، بنابراین فکر می‌کنم بین ۱۰ تا ۱۵ سال است که پروژه‌هایم را پیش می‌برم و به کار در این زمینه ادامه می‌دهم.

۷- آثار شما بازتاب سنت های فراموش شده ای است که آنها را در نور و صدا به سبک معاصر بازبینی می کنیم.

نگاه کن دور! من وب سایت شما را مطالعه کردم و از تمام کلماتی که برای معرفی شما استفاده شده است استفاده می کنم و سوالات را مطرح می کنم. چون موضوع ساده ای نیست. من دوست ندارم بیایم از شما سوالات کلیشه ای بپرسم و آنها را منتشر کنم و رکورد مصاحبه های بین المللی ام را بالا ببرم. من می خواهم سوالات سخت من و پاسخ های قوی و اساسی شما برای همه در سراسر جهان کلماتی کاربردی باشد.

پس ما پیش می رویم!

لطفاً به من بگویید "گفتمان فرهنگی اسرائیل" چیست؟ سپس بگویید چه نوع صداهایی و اساساً چه صداهایی از این گفتمان فراموش شده است. ابزار شما برای شناسایی آنها و ارائه آنها به دیگران چیست؟

. کار من الهام گرفته از تاریخ یهودیان کشورهای عربی است و از دیدگاه من به عنوان کسی از نسل سوم پس از مهاجرت از عراق به اسرائیل بیان می شود. گزیده هایی از این دوران فراموش شده در آثار من به چند شکل به تصویر کشیده شده است. در مقامات (۲۰۱۷)، آثار ضبط شده و مطالب بایگانی شده ای بازمانده از نوازندگان یهودی عراقی به عنوان نقطه شروعی برای یک نصب سمعی و بصری غوطه ور است که روان شناسی دیاسپورا و آرزوی دیدار دوباره را بررسی می کند. در نصب چندلایه شومر (۲۰۱۹)، ساختار معماری کنیسه "ماگن آوراها" در بیروت را برجسته و دوباره سرهم می کنم تا مفاهیمی مانند اصالت و حفظ و رابطه آنها با حافظه را بررسی کنم. تاریخچه ی پیچیده ای این بنای تاریخی از طریق داستان شخصی مردی ارائه می شود که به عنوان یک یهودی لبنانی در کنار کنیسه بزرگ شد و بعداً به عنوان یک سرباز اسرائیلی از کنیسه بازدید کرد. کار من نقاط تاریخی ارتباط بین یهودیان و اعراب را برجسته می کند و آن را در زمینه معاصر آشکار می کند. این صداها به گونه ای در آثار من بازتاب پیدا می کنند که به آنها اجازه می دهد نه تنها شنیده شوند، بلکه به آنها گوش داده شود.

۸ - سوال را کمی شخصی می کنم. چرا صدا عنصر اصلی کار شماست؟ من این را از وب سایت شما استخراج کردم.

. من همواره جذب صدا می‌شدم، درحقیقت با توجه به این واقعیت که شما می‌توانید آن را از طریق شکل جامد اشیاء انتقال دهید، صدا نامرئی است، و با توجه به این واقعیت که در فضا تغییر می‌کند. من عاشق شخصیت های فیزیکی صدا هستم و دوست دارم که بتوانم با آن بازی کنم. برای من این یک دنیای جادویی است، همچنین از آنجایی که من یک نوازنده نیستم و با بسیاری از نوازندگان و طراحان صدا کار می‌کنم، بنابراین برای من جادوی شفاف، محو کردن مرزهایی است که به نظر واضح می‌آیند.

۹- متوجه شدم که شما هم پروژه ای در **Stavanger Kunsthall** داشتید. لطفاً از تجربه فعالیت های خود در نروژ بگویید!

متأسفانه، من خودم به استوانگر سفر نکرده‌ام - این فقط کار ویدیویی من است که به عنوان بخشی از یک نمایشگاه گروهی با عنوان «شنیدیم که می‌خندی» در آنجا نمایش داده شد. من بسیار کنجکاو هستم که یک روز از نروژ و استوانگر به طور خاص به دلیل طبیعت و فرهنگ آن دیدن کنم. اما خوشحالم که حداقل توانستم از طریق یکی از کارهایم به نحوی در آنجا حضور داشته باشم.

۱۰- کار در موزه هنرهای اسلامی اورشلیم چگونه پیش رفت؟ آیا با دیگر پروژه های شما تفاوت داشت؟

. این مربوط به پروژه ای به نام حلقه ها است که برای موزه هنر اسلامی در اورشلیم ایجاد کردم. هر پروژه ای خاص است، اما فکر می‌کنم که داشتن همه این مجموعه‌ها درست در کنار درب جایی که من روی اینستالیشن کار می‌کردم، الهام‌بخشی زیادی برای من به ارمغان آورد، و از آن به عنوان تجربه‌ای بسیار مثبت از کار در آنجا یاد می‌کنم.

۱۱- من **Manana Manana** را بیشتر از کارهایی که انجام دادید که در وب سایت شما موجود است دوست دارم. مایلم برای خوانندگان این گفتوگو درباره مانانا مانانا بگویید. می‌دانید که این مصاحبه ها علاوه بر چاپ اولیه، بعداً در کتاب من در آینده منتشر خواهد شد. می‌توانید در مورد ایده ها و فعالیت های خود با جزئیات صحبت کنید.

. در *Mañana Mañana* دو تا از یک آلت موسیقی به نام "روزته" از آلات موسیقی باستانی مختلف به کار گرفته شده اند: یک عود عربی و یک عود رنسانس روی سقف گالری رو به روی هم قرار گرفته اند. آن تصاویر به نمایش درآمده و صداهای سیم ها روی آنها کشیده می شد، به عنوان منبع منحصر به فردی از نور و صدا عمل می کنند. بنابراین، شما خود را بین این دو پنجره، دو جهان می یابید، آنها با یکدیگر ارتباط دارند اما به نوعی در گذشته گم شده اند و شما فقط ارتباط بین آنها را تجربه می کنید. نکته جالب در مورد این اثر این است که دو نوازنده ای که برای ضبط دعوت کردیم، اگرچه سازهایی که می نوازند ظاهری یکسان و ویژگی های مشابه دارند، با اینحال زبان موسیقایی دو نوازنده شامل یک لحن همسان نیست و نمی توانند با هم بنوازند. بنابراین، ما آن را جداگانه ضبط کردیم و آن را به صورت دیجیتالی ویرایش کردیم، بنابراین این وضعیت نمای تجربه این کنسرت، این نمایش رایج، چیزی است که شاید کسی بتواند تصور کند که به عنوان یک تجربه اتفاق افتاده و سپس مستند شده و سپس در فضا پخش شده است. اما در واقع درست جلوی چشمان شما اتفاق نیفتاده است. منظورم این است که در زندگی من به عنوان یک طراح اجرای زنده، من فکر می کنم بهترین چیز را جدا از انجام کاری که دوست دارم انجام می دهم و فرصتی که دارم برای ایده ها و افکارم را که با دنیا به اشتراک بگذارم این است که هر پروژه ایده ها و راحل های متفاوتی را از گروه های مختلف مردم می طلبد. من خوشحالم که هر سال بسیار متفاوت به نظر می رسد. من یک پروژه در غارها انجام دادم و ما شب ها آنجا کار کردیم و تمام این سال در آن شب های طولانی و سرد معنوی در آن غار رنگ آمیزی شده است، بنابراین هر پروژه متفاوت است، هر سال متفاوت است و هر مکان متفاوت است.

۱۲ - آیا بخاطر فعالیت های خود به عنوان هنرمند و طراح اجراهای زنده سپاسگزار و خوشحال هستید؟

. فکر می کنم به خاطر این احساس تغییر و پیشرفت دائمی خوشحالم. و همچنین از افرادی که در راه خود ملاقات می کنم سپاسگزارم.

۱۳ - فرهنگ موسیقی چیست؟ منطق موسیقی چیست؟

. من کاملاً مطمئن نیستم که سؤال را درک کرده باشم، اما فکر می کنم فرهنگ موسیقی هر چیزی است که خود موسیقی نیست. بنابراین، این مردم هستند که آن را بازی می کنند، داستان هایشان، میراثشان، آکوستیک که فضا است، آنچه بازی شده است، آنچه زمینه است، آنچه سیاسی، اجتماعی، تاریخی است.

آنچه منتقدان درباره اش صحبت می کنند، آنچه بلیطها بازگو می کنند (گیشه ی سالنهای کنسرت). هر چیزی که خود موسیقی نیست، حداقل برای من.

۱۴- چرا برخی از پروژه های صوتی جاودانه می شوند؟

. فکر می کنم صدا به حافظه مربوط می شود، و فکر می کنم آن لحظات جاودانه در موسیقی یا در صدا همان لحظاتی هستند که آنقدر قوی هستند که بتوانند خود را در خاطرات شنونده حک کنند. و اگر شنوندگان زیادی دارید که می آیند و تجربه می کنند و به یاد می آورند، و سپس این خاطره را به اشتراک می گذارند، فکر می کنم این همان چیزی است که یک نمایش یا تجربه را به نوعی جاودانه یا فراموش نشدنی می کند.

۱۵- موسیقی، اجرا، طراحی اجرا، هنر و فرهنگ را از دیدگاه خود چگونه می بینید؟ منظورم پیش بینی شما برای آینده موسیقی است!

. من خودم را در موقعیتی نمی بینم که بتوانم آینده موسیقی را پیش بینی کنم. اما می توانم بگویم که بسیار کنجکاو هستم و دوست دارم مشارکت کنم و ببینم که چگونه تغییرات تکنولوژیکی که در سال های اخیر چه در زمینه واقعیت بصری واقعیت ترکیبی و البته توسعه پروژه ها و محصولات هوش مصنوعی تجربه کرده ایم، چگونه است. اکنون هر کسی می تواند استفاده کند. بنابراین، من فکر می کنم کنجکاوی زیادی وجود دارد. حداقل از طرف من.

۱۶- آیا می توانید بخشی از نهضت فرهنگی برای ایجاد انگیزه در جوانان یا نسل جدید کشور خود و پس از آن شوید؟

. فکر می کنم به عنوان یک مربی نیز فعال هستم. من به دانش آموزان آموزش می دهم، به بچه ها آموزش می دهم و کارگاه ها و کلاس هایی را به عنوان بخشی از پروژه های هنری ام برگزار می کنم. فکر می کنم این بخش بزرگی از وجود من است و به همین دلیل است که گاهی اوقات احساس امیدواری می کنم که می توانم جمعیتی را که در آن کار می کنم احساس کنم. من هنوز پروژه های را تمام نکرده به موزه بعدی می پردازم، اما به کار با مردم ادامه می دهم و آنجا هستم تا آن را با آنها تجربه

کنم، و از این بابت امید زیادی دارم. منظورم این است که همانطور که نوشتم، امیدوارم که از طریق کارم امیدی برای شناخت متقابل، برای آشتی، در میان دنیاهایی که به نظر از هم جدا هستند، بیابم. من به دنبال ایجاد امکانات جدید برای ارتباطات بین فرهنگی برای تماس مشترک هستم. فکر می‌کنم در جایی که الان زندگی می‌کنم، عطش آن وجود دارد و به آن نیاز داریم، به آن صداها نیاز داریم، ما به آن فرصت‌ها نیاز داریم تا داستان‌هایمان را بگوییم و به داستان‌هایی گوش دهیم که به اندازه کافی واضح نبودند، یا پنهان نگه داشته می‌شدند، یا ساکت شدند. بنابراین، در آن سطح، کار کردن با مردم، ایجاد ارتباط، کار با داستان‌ها، با صداها، امیدوارم که به دنیا کمک کنم و این گوشه کوچک دنیا جای بهتری برای زندگی شود، اما این یک چالش بزرگ است.

۱۷- چگونه می‌توانید به دنیای ما کمک کنید تا مکان بهتری برای زندگی شود؟

. من می‌خواهم از شما برای سوالات و علاقه شما به کار من تشکر کنم. من واقعاً خوانندگان را تشویق می‌کنم که نگاه کنند و به پیوندهایی که پیوست کرده‌ام گوش دهند. و سعی کنم برخی از ایده‌هایی را که توضیح می‌دهم تجربه و درک کنم و ببینم چگونه آنها به صدا و تصویر ترجمه شده‌اند.

<http://www.dorlevy.com/>

<https://vimeo.com/820086088?share=copy>

<https://vimeo.com/789223614/e0323cfcfb?share=copy>

<https://vimeo.com/255722424?share=copy>

باز هم به خاطر علاقه ای که نشان دادید متشکرم:

Dor